

بجمعیت شان و نگذند فوق

تا آب شمشیر کردند خرق

اچنان پندت که بجانه خود خوابید بود و ارشد بیگ خان بخشی سوار و چشتی یار خان سوار
 بی اسپان و سید حمید خان و تنبو تائیر رسالداران مردم بار و غیره اسیر و دستگیر شدند و
 در آن وقت دشمن کامی نجیب خان در آن قلعه خزیده ابواب بند ساخته از بس ساده لوحی
 و نا تجرب کاری بلکه شدت خوفت بی اختیار بی پاهایان انگریز که پیش ازین چهار
 جوان بار و دو صد فرنگی بجهت قلعه دارالامارت از ویلور آمده بودند متحصن گشت
 تو آب بر خرابی حال بیچارگان شهر نظر ترجم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه احدی
 از لشکریان خود باز دست جبر و قهر بمال ناموس شهریان دراز نکنند بهر کویچه و بازار
 گردانده تمامی غریب و مساکین از جان و مال بان بخشید و بعد دو سه روز با حصار
 نجیب خان و سردارانگریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قولت امر
 بهر حضور حسب تمامی نشان رسید و بشتت طلبید، چونکه از بر اعتماد استمالت نامه حضور
 مع جمعیت مردم بار و کلاه پوشان سعادت اندوز مجرای تو آب گشت و رامع چند
 جوان بید و قزاق و خلع خاطر جمع کرده روانه چینا پشن نمود و راجه سیر بر این فرج ارگان
 و همگی ایمان مغرور و مکرم و استجارت ملک بوی سلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمدای
 انجارا فرخو ریلید و حوصله هر یک عذرات لایق بدر با به معقول عنایات خلع و مساعدت
 انعام زد و گوهر تفویض نمود و سید حمید رسالدار که عمر و شجاع و نامور بود و بسزای چهار
 هزار تفنگ و چهار صد روپیه مایهانه و عنایت منزل با لکی سر مباحات برافراشت
 و میر محمد صادق که نسبت میر احمد خان جاگیر تعلقه بلکورا و یکی از منصبداران صوبه
 بود و پیشد و تاهت میرزا کور بکو توالی رکاب بازار لشکر نامزد شده بکفایت شعاری

و جزیری بسری بر دیو پد آریعینے کروڑ کی شہر ارکاٹ مامور گردیدے

ذکر اسیر آمدن عبدالوهاب خان نصیر الدین بن انور الدین خان بسینی
برادر خور و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ تعینت افواج ظفر امواج
تفتیح قلعجات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و قایع فتح جانی گردان
آوان حاصل غازیان جہان ستان گشتش وقع بہین سال آنکہ

چون نواب بلا حظہ لطیفہ لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس
قادر ذوالجلال و مقدر متعال گشتہ برواج و رسوم جہا بنانی و عنوا بط کشور ستانی
قیام و استقام میبناخت و پتر شیب بزم و ترغیب بزم بار عنایت شدت عزم و استکمال
درجات اجتناب و حرم طبل عدیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروفین
حضور ساختند کہ عبدالوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعہ چتورہ ابجراست
دیوان کہ را می بہو جنگ نام دارد و مولوی عبد القادر و محمد کریم الدین برادر زاده
مولوی مذکور گذار گشتہ خود کوہ چند گیری را بند خاور و آلات حرب و ضرب مضبوط
کرده بنگہدشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید ارادہ او این است کہ بعد
فراہمی سپاہ خود بچنیا پن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شدہ بمقابله ملازمان والا
ہمت بر گمارد و بجزو استماع این خبر کوچ بآن سمت تقریباً فتنہ بود میر علی رضا خان کہ
وقت آمدن خود از بلدہ کریم مع لشکر در حد و چتورہ یک شب مقام کرد و صیانت از
عبدالوهاب خان تناول نموده بخیر خواہی تمام پیغام فرستاد اگر ارادہ ادراک شرف ملازمت
نواب بہادر درازند پیش از آنکہ فوجی تعین شود داخل لشکر فیوز می شوند و الاراہ

عاقبت خود پیش گیرند و گرنه عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود یقین شمارند و در اندیشه دور و دراز افتاده قلعه چپورا
بدولتخواهان سپرده کوه چندگیری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفیس شماری میگردد
و برصواب دید میرودت تخمیر کار بند نشده بود و بعضی پاس نمک چست برخاسته بنواب
عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگر چه اراده شرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بچنگ بر خیزد و وقتی که حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادر زاده میر موصوف می شد و به پیشی گری دسته سر عزت
برافراخته بود با جمعیت گران با حضار من خصمت آن حدود دریافت و میر معز الدین مع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکات مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبه که
عبارت از نایر کالتری و ونکٹ گیری و براج و خیر انست حسب احکامش عزمیت
رواند و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالتری و براج و غیره به عسائیر قهر
سلطوت جیدری شیوه مخالفت خلاف رامی صواب اندیش سنجیده تا گزینند
مواصلت بستند و با سبیل نام عتبه علیاش فرارسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلق و تساهل غارت و تخریب را در حال متعاضد خود صلا داده بازان و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدر الامان در پس رسانید و صاحب زاده و الا متدر
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیاده احشام و هزار سوار به تسخیر قلعات غزنی و نیری آفتاب
و ضبط آن حدود حسب فرمان و الا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کو چید شبگیر زده قلعه چطور را اگر گرفت و در سپردن قسطنطنیه پیغام فرستاد که چون حارسان
 آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورد و دست بعد جنگ گردیدند پای مردانگی و میدان
 تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوه سیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها را نمود
 و بعد در روز بروز با زوسی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را حیرت و قهراً
 مفتوح ساخت و قلعه را و غیره ایجابی مخپوس کرده تمام آن را غارت کرد و آن کار از زمان
 سپرده سمت چندگیری کوس نهضت کوفت و آن روز در ظاهر عموره فرود آمده بجان
 محصور و دعوت کرد که نواب بهادر شمارا یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیایید
 خان نه که چون نگه نریای ستیز و نه امکان کرنیز داشت تخریب تر گشته در جواب آن از زن
 فرزند و خوانین سعادت مند استمداد بسته توقعت نمود قضا را سواران لشکر فیروزی
 برای گاه و بیبر طاعت کوه فراتفتن قلعه را تا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون بر تاب
 کوه یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوز در دهن از غفلت بمالات شان متنسب نمود
 اما پسندیده فطرت ارحمیند آن بود که محصوران کاش در آن روز ازین تنه می غماض
 میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان
 تا تجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس این معنی بسیر لشکر شاق
 آمده یقین آنست که او آماده جنگ دارد همچون زمان مشر و حاشقیقت و داد آنجا و عدم
 جواب بد دعوت خود بحضور عرصه داشت نموده در دامن آن کوه جامی گرفته توپ قلعه شکن
 محاذی حصار بجا گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندر محل
 زمانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و اوایل از محل برخاست چون خان محصور است
 توپ صاعقه بار و شالیستکی پیاده و سوار و گرفتن جامی دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرده است چون و چرا در باخت چنان اسیر شد که سرگ و پیش سرایت کرد که مرض
 خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خریدید در حجره نامرادی بر بستر نامرادی
 و رازگشته بود که گلو را دیگر میثابه در دانه بکیسان از زیر سیالار سیده در پا و در چینانه
 و یک طعام خاصه بشکست غرض از پیاپی پریدن چند گلو را قطار بند خان محصور از
 طرف بیگ صاحب نامه فرستاد و مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسبند است تو چنان
 را حکم باید داد تا دست از تو پاندازی کوتاه دارند اگر مرگوز خاطر به تفتیح قلعه و ضبط
 ملک است مبارک و مهنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب
 قلعه مع توابع بضیط خود آورده فوج داری تجربه کار با بند و بست آن ناحیه تعیین
 کرده خان محصور را مع زنانه بخصوا آوردن و اب بهادر بعد چندی بیدر قوه قدا بیان
 خان مذکور را مع زنانه روانه سر پرتگ پین فرمود و سپرسش را که عبد الصمد خان نام و
 دلیر جنگ خطاب دارد بد ماهه سید صدر و پیه و دار و غلی سلیح را که چرمی سرفراز فرموده بود
 و صاحبزاده جوان نخت و جوان سال در عرصه یک ماهه مندل گدوه و کیلاس گدوه
 که متصل متلای و یورسمی بحسین آباد است مفتوح ساخته باشک فرادان و ساز
 جنگ عنان توجه بجانب ساکنه که یکی از معظلات قلاع کرناٹک یا تین گماٹ مانند
 هفت چرخ برفت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت علی مخر خان
 قلعه دار آن حصن حصین و سینه مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بجا است
 آن حصنهای متین نامزد و مامور شده بودند اگر چه ذخایر حرب و باروت و غیره اسباب
 مستعداری هینا داشتند اما مقتضای مصلح بر تخت سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند
 هر گاه یک صاحبزاده در ساحت ظاهری که فیل سواره کوسن کرنا و وطنبور زرم نواخته دو ستم

ساعت میدان استاد و صفت های جوان بار و پیاده و جلو داران خود را در شهرها داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت حصول جهانگیری در دل قلعگیان انداخت بنامه یک فرسنگ آن طرف بوی مقام فرمود چنانچه شصت و پنج استعداد و بدیه سوار می و نشان تزوکی و صفوف افواج باین درست درخشیدن بیهما و علمهای زرفشان معاینه کرده بجه تکلف این رباعی بر زبان آورده باغی

نشانهای متخیش تریاست گویا

فلک تو سنت راتر پاست گویا

الف های ایتامختنا است گویا

علمهای فتح تو در روز میجا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی تو پنهان و کثرت سوار و پیاده مشاهده کردند ترسش خوف بر آنها غالب آمده بهست مردانگی در باختند هر کاهیکه تا ب مقابل و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده منظر کرده امان خواستند و همچنان زنها را خواهان بامین سلک ملازمان حیدری خرید و بجمعی نظامی باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعه دار و سپادگان احتشام شجاع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فرغ ازان بهم متوجه تسخیر آنبورگده که از آنجا سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص بر قتال و تشدد مورچال کرد تا ملازمان کار گذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهی شمالی آنکوه که بهم سپیده شده است مورچال حادث نموده بضر توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعه دار آنجا پانزده روز داد قلعه داری داد بجه شکست و رنجت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق خود امیر آمدوزین العابدین خان دادنی نایب را که داماد اسدخان مکرری نوجو سوار کشن گیری بود بکلم حضور به ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوس

در یافته نبوازش و عواطف بیکران سر فراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجاع بکفایت مهم
 و تعدادی دیو که استی کام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان با عزم می زد
 و دور پر کوشه محکمش دست جرات همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشارالیه معتز علیه
 گردیدند و شجاع مذکور با مردم بار و توپخانه برق کردار تیر خیز قلعه کوه ساجره موکل و متکفل
 گشت تا کار آزمايان عرصه نادر و هنگام نور در گرم ساخته بجز مرحله شکر کوه ساجره خالی
 و جمع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی کردند و به تدبیر بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذ
 برج نهادند اما گوله توپهای و مدینه طرف حصار هر گاه از بدت مبتداوز می شد خود را بزرگ
 شهاب ثاقب بر سر قلعیگان پائین می رسانند و اکثر سنگنای شهر از صدمات کوازی
 خرابی میدیدند تا شب اهل قلعه بیابا کانه از زمینگاه شتافته بهرقتل اهل مورچه دست
 سعی کشا زد و بسیاری را کشتند پس از آنکه صاحب زاده و الا قدر بکشایش آن حصا
 مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آور همچو پیلان
 شکسته زنجیر و شتران گسته چهار هنگام نیم شب هنگامه آراستخ سوی برج منهدم
 آوردند و شمسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوب
 محکم از آغاز این بازی درست کرده دیوار بالای قلعه و نختند لیکن چابک دستان قلعه
 که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افزود اما ده میداشتند به برق
 اندازی توپ و بتدوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند و در ضمن
 عجب مهره با بی مهری بر هم انداختند که فرین بندی آن حریفان بزم زرم شکست
 یافته از آن معرکه طرح دادند و چند آنکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
 دیده پس پامی افزودند آخر سعی جلاد است ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لانگ مرد شجاع

که حارس آن بجای بود هول هر سوار در دل خود جاندا و صاحبزاده بیدار نخت چون آن مهم شو
 انجام رای به سل تر سر شدن ندید فصل این معنی لغرض حضور پرداخت نواب بعد درایت
 این خیر که کر نل رای و بلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواستند مفت شکر بیان
 میدان آرامی را بر یک مکان مناسب و جنگل و کوها صنایع ساختن دور از صلاح نیست
 سرداران رابع فوج بحضور طلبه شست مگر برخی آغنی هزار پیاده و سی صد سوار طلا دار
 بچند جهات جهت سداب قلعیان بجمع ابواب برگماشت سپس جوق جوق
 سوار و پیاده را به بخشیمان کار آزاتعیین فرموده به فتح و تفتیح بلاد جنوبی ارکات و آ
 فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم با تسخیر قلاع
 کوستان چچی پان خصت یافت و روشن خان شده در با ده هزار پیاده و یک ساله
 جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن تیغ حصار کوه پر شوکل مامور گردیده
 روی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کیپتن جوسف نامی با قلعه داری آنجا میرود
 و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غری
 قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام قلعه دار فرستاد که اگر قلعه
 کوه را بی جنگ با سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده بیداری فوجی مثل
 موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش بر خدایش نه نهاده در مقام منازعت
 در آمد تا بسته در حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوه هیچ که متصل
 است بعد از آنکه یک حمله بر آبادی تاخته آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن
 کوه چپ جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بر آن کشیده شده سعی
 پنجبار سیکری بود و تالابی بان پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کرده شکست حصار کوهی مساعی شدند با این قلعه گیان زیر نشده بار بار مورچال
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر بود محاصران چند بار بر کوه کوشش
کرده نبره میت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه مخصوصان را در قریه و قصبه
که لصبط عمالان حیدری در آمده پناه گرفته بودند گرفته کشتان کشتان به لشکر خود پرورد و مجتوس
ساخت و نبران آن زنان شوهران و برادران آنها را که در قتلعه بودند خرابی حال گفته و ستاد
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بیج وجه التفات بخرامگی نمودند
ورستم خان که با جمعیت گران بطرف چنچی شتافته بود به سعی یک هفته همه کوهها یعنی کشتان گده
و چند گده و راج گده که سر آمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده و سخت
قلب واقع شده و باندربنده و دهبوی بنده که متصل یکدیگر اند و کالاکوٹ یعنی پایین قلعه
منقوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعه دار و الاجاهی اسیر کرده
بمحافظان دولتخواه حواله نموده بطرف ترنامل و سلف گده و غیره شتافت صاحبزاده جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم و الا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و تسبیح پوئور و فتح
کرناٹک گده که ظاهر از ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول اطل
در نیمه راه خیره می نمود بلکه قیاس هوس تا هوای کمر گامش راه نمی یافت و تیاک گده
و روت نیلور و غیره عمان خوش عزیمت در تافت چون از راه دهبوی گده و علی آباد
و باگ باد پشته و پوئور به کرناٹک گده رسید و در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پائین گهاٹ بجمانت و استقامت عدیل خود ندارد و در
شکر ظفر اثر ساخت و در روز دیگر او من کوه گرفته پیاه گان کفنگی و کماندار محاذی راه
عبور کوه نشاند و چند کوه توپ اندر پر بیابان پدید آید به سبب بندی کوه آسیب بجمعا

فلک نمون نرسید چون دوسته روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیران
 ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تحریک لشکر انگریز و عدم
 امید کویک و حکم قتل عام بمجسوران آنجا تفصیلاً بر بیان سازند فرستاد چون پیام گذران
 بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند ذره بذره کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان
 و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسیانیندند که زود تر تسلطه بجلا زمان
 صاحبزاده فیض بخش سپاه چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در یازند
 قلعه گیان بجز دشمنان مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجاوله
 در حیرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعه دار و رساله دار التماس گذشت قلعه بشرط
 امان جان مال ناموس خود نمودند صاحبزاده که جوایم چنین وقت بود همون زمان
 قونامه فرستاده بدعا و مطلب آنها بود و رسید همه باران ظل پناه خود گرد آورد
 و تسلطه را به امین کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کویچید و در اندک مدت بنده و
 آن نواح پر و خسته کوه را دست نیلور اکبر رفعت سر فلک میسایر یعنی در روز مفتوح گشت
 کوس غریت تیره تیاک گره نواخت تسلطه را آنجا که از قوم انگریز بود و دو صد مردم بدین
 همراه خود داشت بمانعت و مدافعت خصم مساعی جمید زینلور سیاسته صاحبزاده لشکر او
 تالابی که غرضی که واقع است زود آورد و وقت شب یک حمله چو انگیری معیره گرفته
 تیری بنا ساخته بکشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپانندازی
 و جنیق تیرانی در ایام شب داشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند محسار را
 آب حوض کوه چون در ان مجلس خشک شده آنگاه گل هم نماند و از قلعه اگر چه ذخیره و دیگر
 اسباب نواز هم نبود آماوه داشت اما از آب آبی که در نزدیکی نشان حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقع در آن دید که قلعه بملا زمان سلطانانی واسپار پس آتھاس
 نمود که یک مشب دست از گوشه نشین بازوارید صبحی فردا قلعه بگاشنگان جناب والا
 حواله کرده شود صاحبزاده شیردل خزال سیرت برالحامش نظر غور کرده بگولند از آن
 فرمان داد تا دست از ریشی حقه های آتشین برکشیدند اگر چه عرق ترجم بر حال سوختگان
 قلعه بی آب بمرکت آمد با محافظان مورچال را بموجباً قائم کرده بود اتفاقاً همین شب
 باران بی موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض مذکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمان عاشق
 زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و در بقیع آفتاب بیرج مشرق بر افراشت
 سردار قلعه کلاه گوشه نخوت را بهوای جسارت برداشت و خاک ناخبر بر فرق عمامه
 و پیمان خود بخته التواب از قلعه بجانب مورچال سرگرد صاحبزاده بظهور این امر بسیار غضب
 آلود شده تاکید مزید در باب تفتیح آن حصان فرمود پس گولند از آن از صدقات التواب
 کوه افکن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرصه شش روز باز حوض آب چون
 روی بد عمدان بی آب گردید تا هر چند سردار قلعه بر کرده خود نادم گردید و بعضی احوال بیشتر
 با اهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما بیج و چه سخنان پیش رفت نشد پس همچون شب
 بهادران حسب احکام یورش کرده بخلق اکثر تشنگان شربت خون فروریختند و بسیاری
 یکنایان را بستر امی واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده امیر کردند حال کلام
 آنکه بجز صدمه و دماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی ورد ایل و سلمه و ونیکتا پیته و بونگری و غیره
 که مفتوح شد و بودند بستر داران و عمال معتد سپرده با اتفاق خوانین عمده با متوجه رگانه الاجاه

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهار از بنگال به مدراس کیفیت محمودین

و کشیدن میر علی رضا خان راندن نواب مظفر متعاقب لشکر
 جنرل صدر و توجه ریاست کشور کشا بصوب تجاور و تهرنگر و بیان
 فتوحاتی که در آن زمان روی نموده واقعه سن یک هزار و یک صد و نود

و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمانی و دانانی یکتائی دشت چنانکه
 بارها از فرامیس سچلی می در کراک جنگیده بتدایر شایسته غالب کامیاب گشته بعد
 چندی بولایت خود رفت باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگال که نو تسخیر شده بود از ولایت
 متوجه انصوب شده بود با استماع فوج کشی نواب بهادر بتفتیح بلاد کراک پایان گماط
 و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و تسبیق اکثر قلعات و تعلقات و غارت شدن فوجی
 به سبب نخوت و استکیار سرداران جوان سال نبرد و بست آن ضلع را ملتوی داشتند
 باشش هفت صد کلاه پوش و دو پلشن مردم بنگال بسواری جهازات برق شتاب
 برسبیل یغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که در ملکه پیری گذارشته
 در میتال پیو به سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد
 که ما بر اعتماد لشکر شما از وجه اعتبار یافتیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات
 تجویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهد و جواب بیست مرد این ملک
 یعنی ملازمان شامی تواند بر آید چنانچه بارها بهین شاه به هفتاد پچین و دهان نادان
 چرا از ضایع می کنند نظر به چنین سخنان چهره شیه من فریب خورده فوج بر دست آورده
 مبلغ خرج مابیان سپندی بشما عاید می نمایم و چشم به تدایر دشمن شری شامی بدایم

جنرل برین مذکور تشریح کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد طرفیت گفته باشد لیکن
 دولت‌مندان را بقدر ضرورت حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسته گدائی
 در پیش عرض سراج الدوله سرتاقل در گریبان نرود و زده بر کرده خود نادم گشت و دستبرآ
 تفنگ و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت گاوان
 بهل کش را از تمام شهر این و بهو پار بیان بگرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو کتون
 نقد که در خزانه موجود داشت بیار برداری لشکر پیشکش نمود پس از آن جنرل موصوف
 تشبیه بهادران و جمه همت ساخت تبدیل و تبدیل به همون لشکر هول زده را تعلیم
 شیر می نموده در صحرائی فزنگی کوه بیار است و لکو که از آن خزانه کمپنی صرف کرده تا
 مدت سه ماه در بند و بست لشکر و گدشت سپاه و گردآوری ساز و سامان
 که از بنگال کشتی کشتی غله میرسد و سایر ادوات رزم و پر خاش یعنی سرب و
 باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خمیه بردار و جزان از نواح
 و شکل و نیلور و مچلی پین که آن خطه از دست قهر و غضب فراقان و شم ستوران غارت
 سازان مصون بود طلبیده شسته به بیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون آتما
 خروج نواب حیدر دل از بلده ارکاٹ در شکر خود گرم و دید از مهارت جنود عظمت
 مخالفت جیوش حشمت عثمان غریمیت ارکاٹ معطوف ساخته سر برآه جنگل
 نهاد جو آیس حضور خیر سانیزند که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد بالشکر گران
 مردم بارتا به وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر
 انگریز در نهایت قلق و اضطراب و بیادیه پیمایی پیلچی شده است نواب بهادر بدین نوید
 سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوه این بشارت اشارت رود

جهازات فراسیان موکد مساعدت اقبال رجهند و موید موافقت نخت بلندش
 شد پس از آنجا آستین همت بر ساعد جزات پچیده و دامن مبارزت بر میان
 مبارزت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر شکرانگزید و رسید
 با نهدام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی بلال خان مامور خان
 و ایشار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار
 قزاق بان سمت روانه فرموده بود جنرال موصوف از آنها شهر سیده قلعه کرک پاره
 که همانا نواب بود شب محاصره کرده پیش از دیدن سپیده صبح بجنر و طناب و نرد بانها
 بران حصار بر آمده بضر ب تیر و تفنگ سنان جمعی را که در بر جهامانغ دخول بودند قتل
 آورد و بعد از آنکه قلعه را حید می تا یک ساعت داد شجاعت و شهامت داده
 چام شهادت نوش کرده تیاب گشت و ذخایر آنجا بشکران خود تقسیم نموده پیشتر کوک
 و آن روزا چروا که را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان بسته دار که
 بکشایش تعلقه کوه پر موکل گده صرف همت می نمود و ستم علی خان فاروقی نیز که به پیش
 متعین شده معنی موفوره بجا آورده قلعیان را عاجز ساخته بود و نعت مورچال
 باز گذاشته فایز لشکر شد و جنرل رفو دیگر از آنجا کوچیده از پناه جنگل کوک به سار
 پر موکل گده رسید و در ترفیع مراتب سردار شجاع آنجا کوشیده همراه لشکر گرفت و سردار دیگر
 را بجز است آن کوه نامور ساخته رفو دیگر راه پهلوی سرگرد اگر چه بهادران لشکر فوری
 گرد و پیش جماعت کوه اساس انگیز ترکتازی می نمودند و سباب و اثاثه پس مانده
 می ر بودند اما میدانی نیافتند تا بقابله در آیند چون جنرل معزالقیه فایز پهلوی
 گشت از فراسیس آنجا رسواگری مستاجر شهر بود غایب آذوقه لشکر به همت گرفت

از آنجا که چیده رونق بخش سواد گورگور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام مذکور
اندیشیده آنرا مستقر و مستور گردانید و مطلوبات هر جنس بحمل سفاین جواری
از مدرسه جزان نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفعه الوقت در اینجا متکلم بود
اوقات بصری برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مختم می شمرد و در آن لشکر
فیروزی بفاصله دوفرسنگ برد و جهت لشکر تیرها بنا ساخته آواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جایگزین شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید
بلال را با پنج هزار سوار و غازی خان بیدرام مع سرداران دیگر بخراب و مقابله داشته
خود بدولت بتامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محروم بند رود دیگر قلاع آن طرف گشت
و صاحبزاده والا قدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تهرنگر پیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده ظفر استبانه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد و سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که خوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی گادیری که در رم در همون سدر زمین
بچلتوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد همورا و تخته
که تعمیر است افزای نگارخانه چین و نمونه فرانسس برین بودیازین برابر ساختند و پیش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب ویران ساختند

نظر در آن بوم ویر آتش فروختند	ز در حلقه پروند و در سوختند
ز کم ستوران اسلام گشت	بیک لفظه زیر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غلو و کله کله مواشی معه دیگر سبب که لایق نذر و آلا بود و وایه حضور بود و و
ترکاش پلی و شا کوته را که ضمیر آن صوبه بود مرمت کرده اش حکام داد و فوجی بجا ستان آن

برگماشته بجانب تهنرگر خوش غرمت جهانند و در معموره الیا نور و دیار پاره سلطان
 قلعداران مستقل با مور ساخته شبان شب سمت سیزنگ و جهکیس که مابین جوی کاویری
 و کورم واقع شده و دیرستان قدیم و مجدد شرک بنود است بل بتازگی و در
 بی نظیر در ربع مسکون بیت مذکور دیر با بانگ صنعت هم صنم با زین و زینت
 مهوشان شوخ و شنگ و لعبتان لفریب در تاخت و قزاقان را بهمانی عارت
 فرمان داد تا دلیران بجا کانه اسپانز در آب زده بسان تشنه که کوزه آب سرد بخوابش
 تمام میگیرد عبور کرده دست یغما برکشادند و جنگلی اجناس نفیسه زرد گوهر گرانیزه آنچه
 مطلب بود به دست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش و شیرگان شکیده و کزیرگان
 ماه پاره از قوم برترین لولیان و غیره مع زردیور بر حسب خواهش و آرزو گرفته آن خوش
 عشرت را گرم ساختند و منجمله اسباب غنائیم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
 صاحبزاده تاجور هر دو جو عبور کرده بطرف کلی کوچه شرقی قلعه ترچیا پل شش سنگیست
 رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پر شکوه بتصادم اطراف ترچیا پل که علت
 غایبه اینهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده
 در اثنای راه شرف بساط لبوس دریافتند و در سامان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل
 تو شکیانه نموده سرخوردگشت چون قزاقان و سوار بر اول لشکر ظفر اثر صبحی کرد و قلعه
 شورش فرا شدند حتی که معموره جواری قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالا اعتبار مختلف
 بود و بخارت زده اکثر زن و فرزند را با راه اسیری بردند در آن حال سرداری مسرئال
 نامی که روبروی دروازه قلعه در آراسنگی نوبل زمان جهاد قوا عدوی نمود و ششصد جوان
 شایسته و در ضرب توپ اراده در اذیت خصم پیشوای همت خود کرد و توپ زمان

تعاقب غارت سازان گرفت هزار نام مردم شهر باقتضای جهل مرکب بجایه صورت
 محاربه بهرامش شدند چون سواران قابو جوت دم قدم راه چرکل پا که شرقی قلعه بقاعه
 یک فرسنگ جریبی واقع شده پیش از آن نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
 رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را اگر نیزان دید پس ایشان گرفت
 و بانداز پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاد و باز قزاقان برگردید و شمشیر کشان
 و نیزه باز آن بر انجماع سپان برانگختند سردار مذکور فرستاده آورده پیش و
 درشته شک زمان باز استقبال نمود همینکه رسید ان پاره مذکور رسید از یک طرف
 احتشام خون آشام در رساله های تفنگچی حمله کرده تیر و تفنگ و خدنگت خارا شکاف
 جزات در آن را از بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار سپان
 همانند در افتادند اگر چه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعده درست مستعد داشته بود
 اما از شور و غوغای نظار گیان بوالهوس که در صفهای افتادند فرصت شک نیافته
 دست جزت بر زمین ناکامی زد و نول ملازمین او هیت ناک گشته بنا دیق بر زمین انداختند
 در گل و خلاب شمالی زار فرودماند و برخی در خانه های رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
 باندک زمان سواران بشمشیر و تیر و پیا دگان بنا چخ و گوپال و تفنگچیان بهستان یک یک
 دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
 قضا را سردار انجماع که از چنین ستبازی چرخ عاقل بود بلا اندیشه راه تسلیم سر کرد
 در الوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
 بر سرش زد اتفاقاً هوای شمشیر تا بموی سر رسید و او سلامت داخل قلعه گردید
 بالغرض چند تبقیه الشیفان را اسیر کرده مع سباب رزم انجماع حاضر حضور ساختند

نواب ظفر کاب سرهای مقتول بچند سبب کلان بار کرده بنا بر عبرت به اندرون قلعه فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگاشتگان حضور سپازد بهتر است والا سرهای قلعگیان در اندک مدت بهمین دست و خوار تویم برید پس همون میدان پاره مذکور نصرت گاه انگاشته مضرب خیام و منسوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکه قلعگیان از احساس این حال نقد احساس باخت با طرف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و در قلعگیان کشاده بوده و از مبادی حیرانی چنان پنجه تدبیر و راز کار داشتند که با وجود قریب جلادت پیشگان عرصه رزم نریار می دفع و انتظام و نه رای منع اقدام همسانا غشاوه غفلت پر چشم شان گذاشته شده بود و نواب بهادر که غافل از وقایع چنین حال محصوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا به سعی دوستانه روز مصاحبه مورچال و سباب یورش یعنی نزد بانها و پشتاره گیاه و پشته های شاخ اشجار صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کر نل لکسن بهادر و شادی خان تحصیل را آنجا و مستربال بسبب عدم فوج که از پنج ششصد مردم زیاده نبودند لا علاج شده همه شهریان را چه از هند و اسلام بتقریب ماهیانه روزمره فراهم ساختند و آهنگران وزیرگران را بتیوب اندازی مامور کرده در هر برج و باره هیئات مجموعی داشتند و ابواب مفتوحه قلعه امقفل ساختند و افواج قاهره در ملک تجاوره اقصای نهندگر که هجوم آورده بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت بر ایاب سیاست خصام اشتغال ورزیدند چون تغییرات حوادث دوران دوران مسزین شایع وزرایع گردید جنرال کوٹ بهار این همه خبر لیبی آن دیار بظهور و در وجهازات بمکالمه با جمع کثیر و هم بعاینه تصادم طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گشتک طناب خیام استقامت آن مقام

برخت قامت بر سبقت صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات
 یورش از راه چپر کل پال متصل دروازه انبار با جمع گردید و از طرفت در و پال ترو در گاه
 نتهرولی سمرست کنعانی توده توده فراهم گشت فدایان دولت خدا داد در فکر یورش
 بودند که بیگ ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه جلال
 رسید که جنرال کوٹ بو فور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه
 توجه فرمایند به سهل ترین وجوه بزودی دفع و رفع ارباب نفاق گردد و اب خود بدولت
 همچون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل بیچاره و ساخت و صاحبزاده هم مصالح امور چرال
 را آتش زده از عقب و ان شد چون جنرال موصوف از جای خود حرکت کرد و هر اول
 لشکرش که در صلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر
 آنجماعت اسپان اینجخته در آویخت و با استعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بتران آویزش
 سخت روداد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت تلف درآمد قضا را بخشی ندکور تیر
 تفنگ زخم سنان بسیر جهان قدم کشاد و لال خان کایمانی همچون روز از جاده سعادت
 منحرف شده طریق حرام نمکی پیود چه مع رساله سوار خود گرفته بته به لشکر جنرال پیوست پس
 جنرال از آنجا است بحد بندر رفت آن روز مقام کرد و شب بر قلعه سلمبر یورش کرد قلعه دار
 آنجا یوسف خان نامی که مر و شجاع بود با ستیصد پیاده داو قلعه داری و جوان مردی داد و
 بریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد
 مردم از لشکر انگریز جانمایی مطلب باختند بعد از ان جنرال بهادر بحسب اتفاق وقت
 بی نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر ندکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
 سر راه گرفت و از همین بسیار محیط جماعت انگریز خوشخوار و در معبر آنها حصون چند به آلات

حرب مستحکم بر بسته سدر راه و مانع گذرگاه نشان گردانید و خود بدولت در میدان بی پناه
 ریگ تو دره بگری تزیگار چون آفتاب عالمگیر یک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد
 و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترک تازی بر عقب آن لشکر
 مامور گردید جنرل کوٹ چون بجز بلا گرد خویش جو نشان دید بسر داران جهازات فرمان او
 تا بمجاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
 ساحل روان شد و تمامی بیرون بگاها متصل بوج دریا داشت و بملاحظه عرض
 تخلل این مواعیل پامی سعی در میدان مبارزت نهاد و با بجز جمله مبارزت مخالفان
 از پیش رانده بران حصار با دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سدر پیش
 گشته بار ساله پامی محمد علی شجاع و سید حمید شیخ عمر و غیره بشکست اعدا سعی موفوره
 بجا آوردند آتشکیان و گون دران را حیح بحال آن لشکر نموده بانواع آتش بازی
 سر و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه
 اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در پیران با پرا نیده بیچارگان را هر سان
 زیر و زبری ساختند عرض تا دیو پر آتش کارزار سر شعله کشیده هر طرف از گشته با
 کشته بانمودار گشتند جنرل بعد فراوان کحل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
 پیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گور لور رسید به برابر لشکر در دریا ایستادند بر گردید و بقوا
 درست صفوت آراسته بچرفیکه نواب آرمیده بود راهی شده هر چند سوار و رساله های
 مردم بار که بدفش سعی کردند آخر تاب حملاتش نیاورده تا کام برگشتند و ضرب گلوله های
 انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه حیرت سپاه خصم مشاهده
 نمود منفعت خونریزی خلاق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که نواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه تاموس پرست همچنان لعل آورده درین اشنا میر علی
 رضاخان از راه ساحل دریا با جمیع سوار سپه جهانیده خواست که هنگامه رستخیز
 بر سپاه خصم و اهل بهریش گرم سازد و داد ستیز در دنا گاه از جازسی گول توپ پریده
 بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشته جیات مستعارش گسخت
 و ساقی قضا شر بت اجل در کامش بر بخت همراہیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
 در پاکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگر چه از معاینه حالش وقت عظیم دست ادا تا
 بمقتضای وقت بصابرت و شکیبائی عمل کرده چین ابرو نشد و برقع پاکی بدست
 برداشته دید که شاه باز روشش بیک جنبش تبسم بسیر چنان پرواز کرد و از کشته شد
 در حشر گاه نواب بهادر در یک کوزه نشی روی رود او پس همون زمان شمشیر بچند
 سپرده روانه سر بر تنک پشن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسب
 و قبایل بموجب فریاد دوشست حواله صاحبزاده والا قدر که حقیقه همیشه زاده اش میشد
 نمود و قمر الدین خان پسرش را که بسن تمیز رسیده بود اگر چه او از طین حرم عاصمه متولد گشته
 اما لیاقت تمام و شان سرداری دشت در حضور طلبیده آیین تسلی بر سرش بدست
 بادولت گذشته بخت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عمار می و عیسو
 اسباب جلوس و لذت لوازمات شوکت پدر مرحومش بر او بحال دشت و بنا بر
 تربیت کوشش بدست صاحبزاده والا قدر سپرد چونکه تفرقه عظیم بحال منصوران راه
 یافت در آن روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجبه بصوب نیگٹا پیشه در تافت و
 لاشهای فدائیان خود را بمهر زمین سپرده مجروحان را در دولی و پلنگ بر داشته
 روانه ارکات فرمود و رسید صاحب از همون مقام مع دست خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضع و قلعات متعلقه تجاور و تهرنگ و دستوری یافت چون
 جنرل ازان زرمگاه کامیاب برآمد باز به پهلوی آمده از اینجا از راه پرموکل گده جنگل
 داخل فرنگی کوه گردید و هرگز کسی جا توقف نمود و قزاقان جلادت شعار اطراف آن
 لشکر شور زور باز پرس رنجسته تاسخ درستان رستم و اسفندیار گشتند نواب هم از
 فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تروادی و بیلیپور سواد معموره تندی و لم امقر
 ریات نظر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصل برای گاه و همیشه در حدود
 پرموکل گده نشاءتند و دریانگی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
 داشتند سرداران کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری در
 تاوازیپناه بندتالاب آن قصبه بیابان مذکور رسیده بران جماعته شلک پراگندگی رحمت
 چون آنها به خیر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضی اسپان گذاشته راه عاقبت
 سر کردند و بعضی بی نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور سپان آن جماعته
 گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکرین خبر بیابان شریف ملازمان حضور سپان مذکور
 درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار اینجا بحال اکثر عایاد لشکران
 تصدیق میرسانید چنانچه امروز چند سپان پایگاه بعدگشته شدن را کبان غارت برد
 به استماع این خبر نایره غضب حیدری ملتب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه مامور فرمود
 و خود بدولت هم از اینجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه خمرگاه
 بیاراست چون سرداران شجاع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وارد میان گرفتند
 و صاحبزاده ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیدها پیش رانده گولند ازان شکست
 حصار مامور ساختند پیادگان باوصفت ریزش گلوها و تلفت جانها از سپاه سنگها

صعود کرده در پائین حصار قایم شدند اگر چه در قلعه سیصد مرد جنگی مع اسباب زرم و ذخیره بود اما قلعه داران قلعه شریفه حسن و جمال فاحشه نام مسلمانان بود بهرام دل شکنیش منظور نمیداشت چونکه آن فاحشه را مستبد و مصر در صلح دید روز اول ازین معنی به پستی ساخته پامی بمیدان مردی فشر در دیگر آن فاحشه از روی ناز بیچامی دست الحاح بدامن التفاتش زده گریه کنان گفت اگر اراده جنگ دارید اول مرا قتل کنید بعضی مردم نیز درین مشورت با وی موافقت کردند پس خاطرش عزیز بود به صلح کردن خواست در آن صین صوبه بار یک شیخ عبدالقادر نام داشت عمده قلعه داری بدمر خود گرفته شش روز جنگ کرد چونکه او از زخم تیر و تفنگ اهل مورچال کشته شد روز هفتم که دیوار قلعه ریخته شده تاب مردی از دل قلعیگان رفته بود در قلعه دست ارادت بدامن اعانت نواب زده قلعه بفرمایان دولتخواه سپرد پس نواب آن کوه را بحفاظت بندگان عقیدت سرشت گذاشت و بر مت آنجا فرمان داده سمت قلعه وند و اسی نهضت فرمود مخفی نماید که جنرال موصوف خبر محاصره پر موکل گده شنیده و دو سه ساله چچی موه سمان رسد و شرب و باروت گوگرد و آنه کرد چنانچه آن مردم تا حد و آخر واک رسیده بودند بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشته از آنجا شبگیر زده داخل قلعه وند و اسی گشته قلعه را استحکام داده آسودند چون نواب بدان جانب شنافت سه چهار روز مقام کرده تدبیر با بکشایش قلعه بظهور آورد و حملات و هشت انداز بکار برد سودی نیافت و به بند و بست بعضی امور دولت که اہم ترین مہمات بود متوجه ارکات گردید و موسی لالی و سید حمید و شیخ النصر با افتتاح آن قلعه مامور گردید پس فراموش دیگر سرداران از اطراف مورچال زده اتواب قایم کرده شکست و ریخت حصار قلعه همت گماشتند

چنانچه در اندک مدت یوار هم شکستہ شد و حملہ نامی اعدا شکنی ہم لعل آمد با این سرتزار
 قلعه دل از دست نہ دادہ مردانہ وار میکوشید و ہر بار بدفع یورش کنان پرداختہ کامیاب
 برآمدوران حال موسی لالی چون دید کہ ایام محاصرہ بامتداد کشیدہ و کاری دست بستہ
 بطور نرسیدہ و سردار قلعه بامر قلعداری تجربہ تمام دارد با دیگر سرداران تجویز کردہ چنان
 مقرر ساخت کہ فوجی را مثل لشکر این انگریزی آراستہ از لشکر خود جدا کند و شب
 بفاصله یک منزل بر راہ کرٹ پارہ و چنگل پٹ لفترتہ و سردار فرامیس را کہ در زبان
 انگریزی نوشتہ و خواند آن قوم ہمارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کوہک
 اندرون قلعه داخل شدہ قلعه تفتیح سازد پس ہچنان کرد و سردار مقررہ را تعلیم فریبین
 کردہ بدستور قومہ وازہ نمود و او خط انگریز موسومہ قلعدار بدین مضمون ترسیم و تبلیغ ساخت
 کہ من جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بہر گوشمالی معاندان نامزد شدہ ام شما
 خیر دار باشید کہ فردا پیش از ہشت ساعت روز بر آمدہ داخل قلعہ میشودم و غنیمت شکست
 میدہم چون خط مذکور بصحابت جوڑی ہر کارہ بسز ارتلوہ موصول گشت اگرچہ مجرود بمقول
 خط سردار قلعه را بہتاج روداد و بدیافت مضمون زبانی نامہ بران آثار بشارت ظاہر گردید
 اما از اسم کاتب کہ بران خط مرقوم بود متامل و متوجہ گشت زیرا کہ صاحب آن نام بنا بر فراہی رسد
 گاوان توپ کش بطرف سیکا کول و گنجام رفتہ و این معنی بسز در قلعه نمیکونظاہر شدہ بود بعد
 اندیشہ دور و دراز بفرست کہ العقل نصف الکرامات واقع است
 دریافت اخذیکہ موسی لالی فتنہ بر پا کردہ و شعبدہ تازہ ہر ایگختہ باشد پس در دو قبول
 این معنی بود کہ روز دیگر آواز شک و صدای توپ بر راستہ مرقومہ التقدیر بخواست سردار
 قلعه بہتاج آن از دور بین گاہ نیز کشاد چہ می بیند کہ شلیک ہا در میان دو فوج باہر متصیل

می پزد و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دور بین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صد بار و بی گلوله بر می خیزد و در دوبر هوا چتر بر می بندد تا رفع مظنه اش گشته شاگرد یقین بر می نمود و یقین دانست که قوس است پس همه جمعیت ابر زمین طرف نشاند و چند ضربه از گلوله انگوری بر کرده مستعد داشت که جماعه مذکور غنچه رسید سرداران جماعه نیز بانی هر کار با پیام فرستاد که انچه شد باخیریت رسیدیم باید که باب قلعه را کنید تا ما هم بجای آمده باشیم با هم کلام و هم طعام شویم قلعه در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا او کردن دروازه که دیوار مستحکم عقبش بسته شده است شکستن آن دیوار فرصتی می باید شما هم بجای آرام یا بید القصره چون آنجماعه بجای مذکور پیاسود سردار قلعه بجزی آمده حرکات و سکنات لب لجه آنها بغوه مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بند و فچیان شلک با از بالای حصار ریخته دمار خیرگی و مانع شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم روداد تا آنکه بر برداشتن بنا دیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز لشکر خود شدند عرض بفرست تمام سردار قلعه از اعادی فریب نخورده منظر بر آمد چون نوا خبر بیدیری قلعه کشائی و نهزیمیت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرسایش با دیگر سرداران مع فوج بخصو طلبدشت و محاصره سوار اطراف آن قلعه بود

کیفیت رسیدن فوج از صوبه بنگاله به دراکس کوچیدن جنرل کوٹ
بقصد بیرون آمدن قلعه برای ویلور و اعتراضات نواب بهادر واقع
شدن جنگ با و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف به دراکس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی فتح کردن انگریران قلعه چتور را و
 وقایع جنگ لغاح سونگر و ترپاسور و گشتن زمیندار کالتسری مبرج
 از نواب بهاد و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریرا در سواد پانلو
 متعلق به تجاور مع دیگر کیفیات در وداوسن یک هزار یکصد و دو شش سحری انگر

هر گاه که جنرل کوٹ بعد جنگ مجربند مراجعت به دراس نمود از بنگال جمعیت شایسته
 یعنی پنج هزار جوان بار و دو ساله فرنگیان با ساز و سامان اعداد کثرت و گاوان توپکش
 و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجیبی بکثرت فوج
 بهم رسانده لشکر بیاراست از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته
 بعزم رسانیدن رسد بقلعه رامی و یلور از راه تر و الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو
 پیش آهنگ گردید طلا و ارا ان خیر کوچ جنرل نواب بهادر که رونق بخش بلاد و سیور و
 وال پندل بود رسانیدن از انجام لشکر توپخانه از راه کنداپور عرف کاویری پاک
 بد اینجانب نهضت فرمود و جنرال مین از آنکه مقابله با عساکر نصرت ماثرو دده از تر و الور
 شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرار سیده مقام کرد و روز دیگر چونک شیر
 فلک ربه کواکب ایک حمله فرور برده بادمان و پنج خون آلود از سطحی مشرقی برآمد جنرل
 از جامی پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدائیان لشکر نواب
 با سمندان باد چیا انگیرا کرده دل از دست خویش بیگان بر شوته گرد پیش مستعد شده هنگام
 آرا گردید و درین مصاف که از جنرل طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوز می عکس اللانفال
 گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان از بانه بندوق در انظار حجت سوختن در از دست

و چه بوارق خاطر که سیرانند از می توپ نخرن سستی خسان بیکار خنده نرود و صابر او
 از طرقت میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بیرون سپاه چند اول فرنگ است
 و هزار نامزد زن را تهنیت و تیر کرده یک حمله متفرق و گریزان ساخت بعضی از سر کردها
 فرنگ نیز پای مروی بکار برده بی محابا جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سرو پا
 تاخته سخته بازی سوزانند و بدود انگیزی هلاک از پیش رانند و القصد سرداران فرنگ
 بغیر درافتت عارضی آن خاص نوع سافل در عرض گاه عام خوشحالی شادان مقام
 آنها قیام کردند چونکه درین روز و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
 فیروزی گردید و بهم رسانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرداوری زاد
 و مواد مهم جدید اشتغال و زدیند و مرت بعد اخیری بهمیرین منطای مروانگی براده قصد
 اول تهاوه را بی شنیدند و میدان ترابور مجادله و مقابله با دلیران جدیدی واقع شد

تنبیث بر بهیت مجموعی این است

دو لشکر مقابل برآستند
 ازین سویان غضنفر نژاد که
 دورا بت بهیجا برافزاندند
 چنان مجتمع گشته با هم
 بر تیغ و رسته آن لبکه آهینمند
 چون شمشیر بر سینه انداختند
 ز تیغ عروسک برون جست برق
 ز بس گوله گردید آتش نشان

که بر ستر بر کین بهم جا ستند
 در آن سوی گردان رستم نهاد
 بخون دینوری یکدگر باختند
 همیز نشد از اسکر نگاه که
 و وسیلاب از خون نختند
 پس سر کشان را سر انداختند
 تپ و لرزه در آن شعله گرفت شرق
 که در شش صبت داده آتش نشان

هر آن گوله کو آمدی از بدست

شدی بسته کینه جوانان تلفت

سیاهی ز سیاهای اعدا مید

سپیدی ز نجات بدیشان رسید

ازین طرفتستان ختانه تهور بے کیف و کم تکلیف نشانی سر بازی از شعور بیگانه و
ازان سو شیران بشیبه شجاعت بے بشین کم با پیشیه پیش دستی آشنا گاهی از نیچان بے مزه
زنگوله خارج آهنگ گلوله ساز پرده سخت جانی سوختگان میشد و گاهی ازان صوب
بر هم شکنی نستان سنان و سنبستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار
زخم زن تالیفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگرددید چون آن نوبت نیز از
هیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کارزار خصمین از هر قسم فنون جنگ آوری
على السویه بمنزله معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز و داد
چنانکه گلوله توپ ازان طرف رسیده پای ترود و کرنل سٹوٹ بهادر شکسته سپه سالار لشکر
در تشویش نداشت علاوه بر بحال آنکه از صدمه گلوله دیگر اسپ خاص سیف الملک
از پا در آمد و دل دلاوری و پاره گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمده
جهان را تیره و تاریک و جنگ در شیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریزان شب
بصد فکر و کاوش بروز آورده صبوحی بآئین درست ازان مقام کوچیده خود را باز بسر حد
تر و الورسایند و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصدمه گلوله هول زده
گرفتار تب و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد از آنکه لشکر انگریز فایز تر و الور
شد نواب از ابجا کوچیده رونق بخش شهر ارکاٹ و بحسب درخواست با مور نظم و نسق اینجا
گردید و بعد از اوقات جو اسیس حضور خیر آمد جہازات فرانس یعنی عبور موسی بهومی سپه سالار
فرانسیس ساخنه لشکر انگریز که از ترچنابلی و تجا و جمع شده تفتیح قلعه آگ پرن و تبیم

ولند نیز آنجا شتافتند بود یک یک معروض شدند مخفی نماند چون پیشتر نواب بھادر
 با سپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود و ولند نیز ناگ پٹن فی الفور کس بجنوریض گنجر فرستاد
 راه مصداقت و موافقت درست ساخته مطمع و منقاد گشت نواب بعد از تمسید قواعد
 عمود در مقام خاطر دارش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازم
 آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضروریات هم بلور و جزان لقیمت لایق از و ک
 و دو هزار پیاده احتشام بکومک اور وانه فرمود هر گاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
 بهم در قلعه ترکاٹ پلی و شاکوٹ و کاٹ مینار گوڑی فوجی توپ و دل شسته بتعاقب لشکر جنرل
 معزز الیه متوجه این نواح گردید سرداران ترجناپلی و تجاور حسب کم گوزر بنبر مدراس بعد
 اثبات تقصیر پذیر چونکه او بجنور سامان جنگی گذرانید و بود نفرات ہی پنج شش هزار
 سپاه ہی و اتواب گران سنگ در تاخت و تلیچ پٹن مذکور ا محاصره کرده ہی بیشتر کشایش
 آن حصار لعل می آوردند و هر چند در صد و منع نرم و سپرون قلعہ بصلح بصلح پیش آمدند
 پیامشان مفید نیفتاد تا کار بدان انجامید که حارس قلعہ دل از هستی خویش بر دست با سپاه
 خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلادری ادا میکرد در ان اثنا جنرل منرو که از ایام معطوف
 کردن عنان عزیمت از سواد گنچی بعد بر هم خوردن جمعیت کرنل بیلی و جیل کار کپنی زنده شده
 خانه نشین بود حالیا بر حسب صلاح و صواب بدید جنرل کوٹ یاد و صد فرنگی و سواری جہاز متوجه
 انصوب گردید و بعد صده روز بعد تلفت هزار نام و طرفین مشلوه مذکور فتح کرده مع اسیران آنجا
 باز از راه دریامراجعت بھراس نموده بود سید صاحب سپہ سالار اگر چه بکومک ولند نیز جہد ملیغ
 نمود اما نتیجا سب گردید پس ازان کرنل برکنڈ پچار ہزار مردم بار و ہفت ضرب توپ و چند
 سوار ترب از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشته چونکہ آن میدان از وجود شیران

همان گرد خالی دید بطرف کاری کل تلنگواری رسیده بود که صاحبزاده واحد اشکن یا
 بهادران شیرانگین پنجاهمست آنطرف دستاوری یافته مانند تیر که از ده جز تیر بر سر دست
 میرسد پرتو دل به آن طرف انداخت کرل شکوه از انشا خیر آمد جهازات فرسیس اعانت
 توایب بهادر تجا و آه و بزم حواست قلعه گور لور بهادر که فرانس در آنجا عبور نماید
 پیشتر کوچید و در سواد پناپیلور که شرقی تعلقه کنان در کنار جوی که در هم واقع شده در باغ
 نار چیل فرود آمد و بود که طلایه داران فرانس در آنجا با صاحبزاده رسیدند تا
 آن شیر میدان شجاعت بر سر غش و دیده با شب گرد باغ مذکور طلایه فروداشتم
 مستعد بود صبحی چون که سردار سطورطنیور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی
 فرمان داد پس گوند از ان چنان شستند اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از
 صد مات شکست درختان نار چیل نصفش با مال حوادث مرگ گردید با بجا بعد
 صفون آرائی نرم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت واد هر دو انگلی چون عبور
 از اطراف آن محل رسیدیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از آنجا بفرستگما
 شتافت از کردار خود پیشان گشتند و هر که را آنجا بود مستطهر خود ساخته آسود و ستر
 تا من نامی سردار سواد که در سواد پناپیلور نشینان لغت سخن زده بود و انگلی راه بجای آورد سر کرد و این
 پایگاه تعاقبش با خود چند سوار را مع اسپ سواران ایشان اسپ کرده آوردند و سینه غفار و پدار
 هم بدون روز دستگیر شد القصد سپاه لشکر شکار و نصیب اتوابی یوار در شکست نیاید
 گرفتگان را سپاه کرده وقت تنج سپاه فرانس را در سواد پناپیلور انداختند و در چنان گذارند تا
 ظفر آماده جمع ایشان و سواد آنهار در دست از راه فعل پناپیلور لور رسیده غرضی قلعه انامند
 یک فرسنگ فرود آمد و بود که جهازات فرانس در سواد پناپیلور رسیدند و سواد پناپیلور

فرستاد و بعد از آنکه پیغام سپرد قلعه فرستاد و حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده
فریاد داشت اسباب و آلات احزاب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصول
فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب انکشاف سواری کشتی راهی شده بر قلعه صدنگ
پیش که در استجارت و لذت بود فرود آمد اتفاقاً سرداری باد و صد مردم بارود و ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بعزم تمشیر آن قلعه از قلعه چنگل پست رسیده بود هر دو اتفاق
کرده فرنگی آنجا که اراده جنگ نداشت بصلح با خود گرفته و قلعه را شکسته باز به چنگل پست
مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل لایمت بودند
در حصار گور لور فرود آمد صاحبزاده بعد دور دراز سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدیدانی
اتحاد دنیوی را تشکیل ساخت فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و چشم عدو گذار متوجه
گشته مدد و معاون ابانشید تا سهل تر بیاید و فتح اهل نفاق و خلافت برداخته هر یک
ببلا و قلم و خویش مراجعت نمایم سپه سالار مذکور کسل آه در یاد بی تیاری سایه اود است
زرم و پر خاش را و سیاه ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن آن خبر
به گور لور بوجوب قرار داد و ملاقات صاحبزاده و الاثر او آن و ترغیب تحریص در دفع
اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلبو بر راه گور لور رونق افزاشده بود که صاحبزاده فکری
حضور شده مهلت خواستن نور این دیگر کیفیت مشهور جامع روشن داشت آنجا که
چند راس گاؤ توپ کش معده دیگر ساکنان ضرورتش روانه داشتند مراجعت بطرف کارگاه
فرمود و بموکلان نواحی و بیور مجددان افران از و پادشاه عیشی ساکنان معمره خراب بجایش
صدور یافت تا محاصره این آنجا علی الزوام بر سر رودخانه یعنی خندق و مسافت قریب
که از مضائق قلعه بود بقریه طلا پستخانه شدند چنانکه مورخین در آن عهد

بستقر خود از بیرون مجال نبود و طایری با گوشت طعمه خود بعلت بیم جان از بالاس
 بر قندازان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط در آن خرابه روی
 واد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق فتاد
 و قحط اجناس غله و غم و غصه عدم ساز و برگ و پاس ساکنان قوت معاش مردم شدید
 بقالان شهر بسودای تهمی و شتی سود خود در زیان انداختن سنگ میزبان یزد و تنبویان
 از بزرگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بشیره چون بشیره بان
 پر و شستند و طبلخ به بیوان نان در شکم نمودن یافته خیر آتش جوع در نور شکم تافته و تر گران
 بی نرمی با ضبط نفس ساخته بعضی گذارش نذر در بوته هر دم جان خود را گذاشته خدا را سپرد
 مهری روزگار آهن مراد در کوره آرزوی سرد و دیده شیوه دست به سینه زدن چون سندان
 بر تپک برگزیده و مسکرتیمای بیخ میخ سفر قاده تره فروش از نایابی آبروی سیر تجوی دست
 از ترسات سنجی بر بسته سر خود چون کردوی بیخ شکر و قصاب به بی پایگی و شکر بگلو
 آورده دوکان خود فروشی مسخر و کرده و صقلی بگردان فتان خود را سرگردان نموده آنقدر بقتله
 صیر زنگ کلفت فل زروده و حجام حاصل مو تراشی یک سر و در بساط عفره خود ندیده بسان سکر
 آینه سراسر چشم حیران گردیده و صبتاغ از شرم بی رنگی و شور غمگینی زنگ سر شکر از خوانی از پرده
 دیده پوچینه آب چهره معصفر چون زرد آب فروخت و عصار چون کاوش همه روز بکاوشش
 جگر و کاهش دل بکار گاه گروشهر میگردید کنج داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
 نمی نمود و باورچی به طمع خام هوس بخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید و بفقان ناداری
 و باغ قناعت می خرید شید المرام اکثری نه استیطسان به استقامت چون کشتی طوفانی در خطر
 هلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایره آن مملکت بیرون بر بستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

در همینون نشان کشته راه خود با پیش گرفتند و برخی بسرخوشی باده بیخار آن صعر العسر لیسرا
 نشسته همت رسایافته عاقبت همان مصیق را نوشته عاقبت پنداشتند و بدیل کرم کریم
 مطلق که قاضی الحاجات و کافی الملمات است تشبیه نمودند و در حینیکه بلال سلخ
 شهر شوال بر مطلع شام غره ذی قعدة نمایان شد فرستاده کرنل ویلور که ممام حکومت
 انجا بوسی مستحکم بود انگشت نمایی خاص و عام ابل بر سرش کردید و از احوال زار و نزار
 نجیان قلعه ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غره زاید النور طلعت روشن
 جبینان آنجا با محاق روز تیر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روز رخساران
 تیره تحت سیاه تر از شبهای دیچو گشته جنرل کوٹ از معاینه اینحال تنگ عیش گردیده
 چاره کار در ماند و آن فرستاده دل از دست داده را بادرقه بپناشت قدم شکر
 باز براند و خود پس از اتفاق راه ویلور سرگرد تار فتر رفته از پناه جنگل ناکلا پور و سونگر
 و کوهستان چپور قلعه چپور را که ساکنان و محافظان آنجا خیر باختن جنرل موصوف بان همت
 شبینه پیش از ورود لشکرش تسلیمه خالی کرده پناه بکوهستان برده بودند مفتوح کرده بود
 نواب بهادر بقلاد ز می همت و توفیق با تمامه جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروه پر شکوه
 بر آمد بعنوانی که کوی بحر محیط با تلام امواج بطوفان کاری لنگرزدگان کشتی باشکوه متصاوم
 گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جبال با کوه پر تکمین و هوش یعنی قوم تهور جوش بر سر پد
 و از غریدن ابر توب و خندیدن برق بسندوق و تند می باد مخالف بان سینه بامی ابل
 زمین می لرزید و دلهای وحوش سباع در اغوش طاقت می طپید بلکه از دنده این صدمه
 با کوفه گوش ابل آسمان گرمی کشت و فغان شورش افواج بقدر تلام بحار و امواج ازین
 کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افتان و خیزان بدستاری استقامت و مددگاری همت بود و رسیدن ظاهر شهرت
 به اصل مراجعت لشکر انگریز به سمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعه سیلاب پیرانی پیشیمان لشکرنا کام
 مدعیان بر خلاف داعیه شان گردیده بودند و نواب بهادر بجهت و احتیاط توزیع افواج بر طرف
 ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید شیخ الصغر موسی لالی را با جمعیت آنها بخواست ارکاٹ
 رخصت فرمود و میر صادق را نیز ب حفظ و حرمت قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب بچار هزار
 سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنا بر اینکه راه رسد غلات و کوبک لشکر خصم مسدود سازد
 نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان غرمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
 که آمده بود و معطوف ساخت نواب بهادر بگشتن لشکر انگریز بقتل شمرده بار او و مقاومت
 باز بر فقای آنها تاخت و همجو بازی بصید میرخ بال پرواز کشود چند آنکه دانست در
 هوای امکان بچکل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالفت ملائی
 منیع و بلجای به نفع از کوهستان سواد سوکنگر بدست مجال استقامت بد چندی در آن
 محل قامت و زید و روز کوچ لشکر بهار دران مضمار سربازی و سربازان معرکه کیه تازی غنی
 سپاه فیروزی با طهارت و دوات شایسته و ابراز مجاہدت بایسته فرمودی یافتند تو بچیان جید و بزرگراه لشکر
 معاندان تو بچایه نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار بر افروختند و سرداران تفنگ و پیاوای اشنام خون
 اشنام نایره پر خاش و رزم را بهم تفنگ بان مشتعل ساختند جمع کثیر را دست بست در سوختند با این در آن روز
 اهل فرنگ استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمرج عقد موافقت نواب ظفر انساب
 گسیختند و آبروی مرافقت و وفار رنجته بدر یافت وقت فرصت از عرصه معرکه بپلوتی
 کرده به لشکر انگریز ملحق و متوصل و برسانیدن سامان رسد بشکرش متکفل شدند و هیچ
 پروری نظام همستان خود را نکردند سپاه را موصوف در آن حال را می زد که شکر

درین زمین خالی از ازار تکاب الوف مصاعب و صنوف متاع عنایت پس پاره از بهر خود
 با جمعی قلیل زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار متر که نواح بمرج پال کرده خود
 با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود و نواب بهادر بخش سرخ راه خفی و احوال کوٹ
 دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بهیتراخته مهم ایشان با بنام رسانید و چند از
 اسپ فیل و شتر و خیمه و خرگاه و بزآن و توپهای گران سنگ بسیاری از بندوق و تفنگ
 غنیمت کرد و بعدین روز با بتاریج تعلقات کالستری و بمرج فرمان داد و هر چه که از
 عنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جو همیشه پرواری و غیر آن مویشی
 بیشمار بدتش افتاد جنس وی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جیدان بازارها
 در آورد و بعدین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعچه چتو
 بیک حمل بار دیگر از دست کسان انگریز بود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
 عرصات جنگ نوبت نبوت به بالا گهاٹ راندند

ذکر بازرسیدن جنرل کوٹ به قلعه رامی و یلور واقع شدن
 جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین نواح آرنجی و
 معاودت جنرل کوٹ باز به مدراس فساد انگریزی انگریزان بنده
 بمبتنی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرور و ساختن
 انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنک

بسکویت جمالت نواب بهادر بمسامع جماع هندوستان رسیده بود در هر قلمرو
 بهر محضلی از وقایع تفتیح کز ناگهک پایان گهاٹ دستا نهابر ز با نهاد میرفت و روس

مدعیان دولت خدا داد یکسر سرخسویب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
 اقران و امثال منتفی می گشت انگیزان مدراس ششما ز خبر اصل غارت بهیر لشکر و تاراجی
 ملک مینداران صدر و جوق گران تر نواح تجاور از شرومی و سواس تمام گرفتند
 و مشاورت آنها ز بهار خصت خروج از دیار شان منی داد و پوسوسه عدم رسد غله
 اندیشه مقاتله بی محابا و مجادله بی تحاشا در خواطر آنها متمکن گشته از آهنگ مبارزت
 ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشته از ویلور باز رسید که مطنج سکنای ویلور
 بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد
 شبگیر و کزند تراز کوه زمهریر کرده اند از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تنمای زندگی
 سیر مردمان قتل و سب و تلاش بیخ و از زن قاصد همت و مار سا ترازن شده اند جنزل
 کوٹ بتصدیق واقعه استهلاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بقاعده مضبوط
 ربط لشکر داد و قدم لقطع مسافت پر مخالفت که محمل کوزه احتمالات آفت بود بر راه نهادن
 چون متصل به ویلور بمصافت پیشین و عریده گاه نخستین رسید جهان حوادث زمانه اش
 در پیش آمد و همچنان برق کاذب از شعله بلا بالابرا فر وخت و خرمین هوس زندگانی گنجته از
 یوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بچولان خنک و وزنگ انقلاب بیدنگ دران
 مصافت کردی از زمین برانگیخت به تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
 قتیل و اسیر فروریخت مقارن این حال جمع از لشکر فرنگ بسان مردم میدان مبارزت
 دران نزد مگاه محشر نشان بدافعت خصم کم همت چیست بر لبست چون نر زاد و بهر درین
 بازی سر بازی مهره پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آورده
 جد و جهد شان بر مراد شست و به تحمل خندین برج و مرج به قلعه ویلور در پیوستند و از بغا

اقوات عزیز الوجود که از بدایع اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب
 کوفت و کسل راه بمو بنجار آسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دهو بی گده و آرنی
 در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفر مند با فوج نصرت پیوند حسب حکم عمری آرنی
 خیمه و خرگاه آرسه خود بدولت سواد دهو بی گده را محل نزول ریاست ساخته بود مخفی
 نمازند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجاع را به تهمت اغماض و پشت دادن هنگام صحت
 دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده یک سپ سوار می همراه رکاب
 ظفر انتساب داشته بود و بعد رین روزها بنجار برای لشکر فیوزی بر چهار پنج هزار اس
 گا و غله برداشته از راه آرنی بارکات می رفتند سپه سالار لشکر انگریز با اطلاع این معنی
 فوجی را از گهاٹ گنم واڑی عبور کنانیده بر سر سراغ بنجار با فرستاد چنانچه سرداران فوج
 شبگیر زده آنها را یک شلک پریشان ساخته همه راس پر خله را رانیده می برد صاحبزاده
 خیر دار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دوسه هزار راس از ان گروه مستخلص گردانید
 و از پیادهای تفنگچی و کماندار راه گهاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بسته حسب احکام حضور
 بطرف چنبار گده مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گده و لشکر انگریز سوار
 نموده به شکست دولت اعدا تیر نامی نمود و روزی از طرف و انبار می و انبور گده غلات
 رسیده به لشکر صاحبزاده از راه پل گده و بلنجیومی آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی
 بر عزم برگردانیدن رسد دوسه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده
 خبر کردند تا او بمون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سر پنجه دلاوری عبرت شیشه تیر بران
 جماعه انداخته همه ازنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و پینی بریده گذاشت بعد یک ماه
 سپه سالار موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گده بطرف دهو بی گده بر آمد نواب بهادر مینیه و سپه

و قلب بغدادیان ناموس پرست سپرد و بیرون بنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان

و آتشخانه عدد و بر این مستعد جنگ گردید **نقطه**

روان گشت لشکر چو ابر سیاه
بباریدن تراله با سگ فتن
برای گنجت چون سیل خارا شگاف
سنان چون شرر آتش افروز تر

چو غریب کوس حسیل سپاه
سوی وادی خصم شد قطره زن
بطوفان دشمن کشی در مصاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر

چون شرر ریزی توپ و بندوق بهنگامه نرم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی برتری
جلوس فرموده ملاحظه آتین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان معزول هم به پناه
تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چه نسیم فیزی بر پرچم ریاست
انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملاتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت
و اوراست طرف باغ ندکور مانند گرد با طوفان صولت رخیت بوقوع این واقع نواب
سرداران و بخشیان خود را فرمان داد تا کار گذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده
بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و بیسره نسبت اندازی
اشتغال وزریند و خود بدولت هم پاره برق پاره سواری خاص و بر و طلبید کمندان کوه
از پامی درخت صدامی برداشت و گفت که وقت مرد آزمانی همین است نواب نظر کبیرا اثر
با نظر دوخته ملاحظه فرمود و به ترم کرد سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل
و دلیران فولاد پوش را برفع سپاه خصم مأمور کرده فیلمان تنومند را بسلاح گوناگون آراسته
پیش روستای کشید تا غازیان شیر سرایت دست تهور بر تیغ و کمان و نیزه برده ابنوه
کنیر ابراه عدم فرستادند با این سپاه انگریز و سواران بخود راه نداده به تفنگ و سنان و بکل

آتش نشان ابواب آفت بلا بروی مخالفان کشته و صحن معرکه گاه با بخون و در میان
 گلزار ساختند در آن حال صاحبزاده و دیگر سرداران هر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت
 در اینجا هرگز مناسب نیست که غنیمت بجز است تمام نزدیک سیده است اگر چه غازیان بموس
 آتش با فتنش جبهه بلوغ نموده اکثر با معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشندگان طرفین زمین
 رزم سیر گشته امید که نازده غضب خیدری را بزرگال ترحم انظفا بخشند چنانکه ابواب هرگز
 از جای خود حرکت نمود و سدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و جنرال برداران بر رو
 کشیده آسود و دولتخواهان را علاج شده کمندان شجاع را باند زو چشم نمائی هر اسان و
 مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جا بنا زد دست بسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد
 که حضرت سوار شوید و این بلوغ ویران را بوم و زناغ باز گذارید یک امر و در ساحت آرنی
 ما بچه را بیت ظفر آیت با وج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیمت را چنان بهر میت
 داده شود که تا قیامت نشان بستیش و پیکر کس باز نجوید پس ابواب سوار شده متوجه
 آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطر داری مرد شجاع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان
 لازم و واجب است فی الجمله کمندان مذکور از اینجا تنها اسپ همانند برقی در خرمن صفوف
 غنیمت خرید و با وصف ریش هزار تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خار شگفت
 از هم گذرانیده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوک از سان بر بازوی
 صلابت تراز و خورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا
 گذاشته بزبان بی یا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزه آن هزاران آفرین
 و تحسین یافته از پدک گران بها و خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مال امر و اید و دو شاکه نگاه
 مسرف از گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت بدفع غنیمت بر گشت

القصد چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه سالار موصوفت برود هوبلی گدڑه آن روز فرود
 آمده روز دیگر از آنجا کوچید و به محل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده
 کوشش مستمانه بعمل می آوردند و از قولی و بان پرانی پامی قرار و ثبات اهل انفاق از
 جامی ربودند یعنی آباورسید چون که جنرال سواد علی آباد را مضرب خیام نمود و نواب دانست علیکه
 اراده اش طرف کماٹ چنکم و بار محل باشد از پناه کوه و جنگل عزم چنپا پل دارد پس
 خود بدولت از مقام آرنی کوچیده بطرف باگ مار پیته رایت نصرت برافراخت و قزاقان
 و بانداران را بمعانی غارت اشاره ساخت تا آنجا بشاب سحاب بر سر معاندان بختند
 و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگختند و اکثر مردم
 وزن بگاله و سامریان کرناٹک راج گاو ان و شتران پر باره بندگی و اسیریه آوردند
 چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته پناه ساحل جوی انو منکر گرفت و تا شام همونجا آمدند
 و شبانگاه پیشتر راهی شده بر پیش منقله حیدری که بجانب آرنی احتیاطا چند ساله تفنگچی با
 چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها
 فرود شتر بود یکایک شنجون زده و در ضرب توپ گرفت و از آنجمله از جماعت حیدر علی بیگ
 رساله دار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم در او سخت حرب عظیم و داده مردم آهسته
 و مجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم
 پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیش پامی ثبات در نهاد چونکه رسالهای
 انگریزی کوشش جمیل و تردد و موفوره بنظر سانسیده شکست آن تا در وازه قلعه رسیدند
 قلعه را آنجا که سدی امام نام درشت سعی مستمانه بدفع اعدا نظام ساخته از زرش توپ
 بندوق و جنرال و حقه آشبار و سنگهای سرب کوب حملکنان را بر گردانید بلکه خود با تیر

شمشیر زمان جانبا از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که دستا نهایی جرات تمام
 و اسفندیار در پیش آن فسوح گردید و جوی خون از آن معرکه گاه روان گشت لقمه سپید را
 موصوفت هم از روی انصاف برد لاوری و جانبا از می نشان آفرینیا خوانده بغتتا
 برگشت و بلا توقع راه قلعه هندو آسی سرگرد اگر چه نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت
 وقت اعدا شکنی نیافت بنا برین در میدان ترو اتور مقام نمود سپه سالار موصوفت بعد
 دو روز از هندو آسی کوچیده بهمداس راهی گردید و نواب از انجا بصوب تلمی نصبت کرده
 چهار تنی فرود بهدر آن سال فوجداران تر چنپلی و تچا و رجوق جوق سپاهی را بمواضعات
 و قریات کو میتور و پال گهاٹ و ذنگل و غیره فرستاده عملات و مواشی می طلبیدند و رعایا
 و برای ای آن اضلاع خراب و هلاک می شدند بعضی از عید اوثان و اصنام آن مقام در مساجد
 و مسکن اهل اسلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر بر افراشتند و انگیزان بند
 سورت و بمبئی از راه دریا جازات بسوا حیل اضلاع کلیکوٹ و تلچیری رسانیده با اتفاق قوم
 نایماران ریشہ فساد و عناد تا تعلقه کوٹک که یکی از فسحت آباد قلم و نواب بهادر بود و و اینسند
 دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه بر اندازی خانه جنگوش
 پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دسته نایماری و ما پدهای پاکگهاٹ هم جاده انحراف
 پیموده سر نخوت و پوچ بر افراشتند و فوجی انگیز را از مدبر طلبیدند در ازار و خونریزی خلق
 الله میکوشیدند نواب بهادر دریافت این وقایع احوال و حوارث اختلال فوج سنگینی
 به سپه سالاری سماجبراده و الالباب تمور نشان بجهت ایصال تدبیر شان برگماشت و انتظام
 انتساق آن حدود بر حسب مصلحت میدومی باز گذاشت و چهار هزار سوار بسرداری لال حبیبی رام
 مع رسال سلطان سنگ سلی در تاخت و تاراج بلاد نیلور و گره آوری رسید عملات و مواشی رخصت

فرمود و هما میرزا خان بخش و نورالابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حدود کالستری و ونک کری
 بمرج و غیر آن زمینداران منحرف مأمور شدند و به دران آوان فرمان قضا جریان بنام محمد و موصی
 که بایالت حدود جنوبی پٹن یعنی دارالشکطت خوش غزیمت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
 عراضدار یافت که به جمع بهایون ما رسیده که نایاران شقی سراز حلقه بندگی و فرمان برداری بچیده
 از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید که بدانچه مقدر باشد کوشش نموده نگذارند که
 من بعد آسب از بد بختان گمراه بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
 بصاحب موصوف رسید اقواج را جمع کرده با حوالداران و مینواران بدان صوب توجه فرمود و بسیار
 ظفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استیصال ز راه تیاک گده به او مقرر رسید
 جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تجا و جمع شده عزم متخلص قلع ترکاٹ پلی و شا کوٹ
 و کات مینا گودی دار و اگر چه سپید صاحب حسب اعتقاد مقدر و مهت خود بدفع آن فوج طی جمله
 بنظر میرساند اوست فطرتی سپاه ناخبر بختیاب نمی شود بلکه بعضی ناخبر به کاری از دست کلران
 و توندان و مرور ترب سواران تجا و شکست فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
 قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بجز دستماع این خبر بشیر غزیمت بدان صوب جهانده چون
 قضای ناگمان در رسید اتفاقا پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروهی بعزم ترکاٹ
 پلی و جوتی بهمون قصد از تجا و فرار سیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلع مذکور هجوم
 کردند و از طرفین نروبانها راست نموده بیک حلقه بر فرار برج و باره سوار شدند و محافظان تسلیم
 چون قوت و قدرت مخالفت و خزل آنها در نهاد خود ندیدند از راه ویکه بیرون آمده متصل تسلیم
 در جای آسودند غرض گروهی از یک طرف بر حصار قلع پیشک سرگرد و مردان دیگر طرف دانستند
 که حارسان قلع بدفع حاکمان مستعد زخم گشته پیش آهنگ اندکی بار همه شاک یزان بشیر شدند

چنانکه تا نیم گری بی تمیز کی بگر یا یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیما بین خود داد و دادند تا چهار پنج صد
 سپاه طرفین تلف شدند و در آن اثنا سردار یک طرفه را با از بلند در اصطلاح انگریزی مروان خود را
 گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرفه ثانی اصطلاح خود معلوم کرد و با همگ
 بر زد که آن دست بردارید و انگریزان به تیم پس برود و مردار صاف کرده بنا بر تجربه کاری خود داد گشته
 آنچه از ذخیره و جز آن در آنجا هست شد بر داشته بطرف شاکو طشتا رفتند صبحی با زیبا و گان
 طحانه و قلعه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب ریافت مانند
 صبح بی اختیار خندید و طحانه برداشته قلعه خالی کرد چون سپاه انگریزان آنجا گشته چند کلر
 توذیان را با خود متفق ساخته بر قلعه شاکو طیش کوشش کردند طحانه و آنجا که شبح حمید نامی
 صوبدار بدو صد جوان بود برج و باره را قایلیم کرده داد و مروانگی داد و به طور تمام از اسادی
 فریب و هول نخورده چنان شگفتا مع انواع آتشبازی از بالای صهار قلعه بخت که کوشش
 کنان تاب تحمل آن نیاورده هنرمیت خود و پریشان گشته در سرداران منظم و زو دیگر باز
 بار استگی سپاه خود پر و اختیور فکر کوشش بودند که ناگاه آواز کوس و کر نامی سواری صاحبزاده
 بسع آنها رسید معلوم کردند که گام می آید پس به پناه کوه و جنگل رفتند و نگاهداشتند صاحبزاده
 در ظاهر قلعه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تسبیح صوبدار مذکور را در چایزه آن فدوتی
 و دلاوری بعد رسالتاری و زجر پهای حلقه دست مطلق یک دره آنه و جوهه الهه فر از ساخته
 همراه خود گرفت در آن حال از کات مینا گوری خبر رسید که در شب فوج انگریز بقسمت پنج این قلعه
 و مالیک پاسبانان آنجا برواری موافقی و در آنجا آن در مواضع شمشیر کشیدند که چون بنات
 انفس متفرق شده بودند و نایک آنها با بیست مرد جنگی و چند زن آن عداوت آنها در قلعه پستاره
 شماری میکرد بان گروش روزگار و تراختن چون وی از آنها و توفت یافتن کوران آن طراح

تصور کرده در واده مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همزمان آنجا جمع شده سرگین
 گاو در آب خیسایند و ظروف بردیدگان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نزد بانها زده بر
 حصار صعود کردند یکبارگی عورت غوغای میب برده شسته ظروف گرم بزنگ شهاب ثاقب
 بر سر آنها ریخته و سنگ پاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
 پاسبانان و صد و دفع و منع آنها آمده سعی مروان بعمل آوردند و سر و سینه های اکثر حمله آوران را به تیرو
 تفنگ دوخته باری بهر میت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بناویق بطش تراچه
 شنیده با ایثار رسیدند و بواسطه ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنها بر هم ریختند
 الغرض یورش کنان از آنجا محروم گشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
 نیز بحضور طلبید و همگی را در جلدوی نزد و شایان یک یک حلقه دست از لقره و نایک را
 یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطش تر و پارانضت فرمود و در اثنا سی راه خبر رسید
 که پالیکار تر و با جمعیت خود معه و و صد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیل در ترحینا پلی
 بدرالمقر خود شتافته از آنجا سامان رسد و موثقی بسیار معید و فرام ساخته به ترحینا پلی
 مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب و تراخت چون که سران آن جماعه اجزم عبور جو که
 آب لطیفیانی بود سامان رسد کشتی باوس سبد با بار میگردند بر ایشان چون ابرغلیه رسیده
 حکم فارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادوت کشاده باران تیرو بان و تکرک
 قرونی و برقی شمشیر چنان باریند که فقط سرداران آنجا جماعه بصدمت کشتیها رانده بری حاصل
 نجات پیوستند گر سپاهیان بنیاب حباب خود را در آب انداخته دست و پای ترو در میزدند
 در آن حال بعضی شناور بجز شجاعت چون سیل اصل و بعضی در لقره زنان آب در پیوسته
 بعضی را به دست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزنگ پیمان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیرہ بزرگ آہنابروا شہتہ جانہ سنو رساختند القصد صا حیزا وہ منظر دور
 قلعہ پترو پال ٹھانہ معقول بقلعہ داری محی الدین خان حجت نامی راگزاشہ بقطع مسافت و راز
 در ایامی معدود بر سر مفسدان چیرہ دست وغیرہ سران افواج کلیکٹ فرار سیدہ لسمی مجاہدات
 با کار و کارزار آن جماعت بقاوت شعار مقبض نامی شہادت و مردانگی ندای مرحبا از عالم نجاتی
 و فرزانی می شنید و سردار یک با فوج انگریزی بعزم تشیر آن بلا بلبستہ و مهارا پور رسیدہ بود و مجبور
 دریافت خبر بغارت صاحب زاوہ جمیع اسباب گرانبار کہ فراہم کردہ بود گذاشتہ شب شب و اسل
 کریم گرویدہ و از آنجا شہی باہنگ شب خون بر جماعت طلایہ داران و دارا پور بخش جرات تاختہ
 بود قضا اورا ثنائی راہ آشیکہ شخصہ حقہ میکشید بزور باد پیریدہ بیک صندوق باروت کہ بر پشت
 گا و بود گرفت یکبار لبتب گشہ ہر صندوق ہما افزوختہ شد و قریب ہزار مرد جنگی از صدمہ اش
 چون زان غوغا بر بالای ہوا پیریدہ سوختند و از صدمہ و دوش طلایہ داران منسوخ خبر دار
 گشتہ از اطراف انگیر با کہ رند و اکثر مردمان آن جماع را ہلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاہی
 ہزار خواری و تباہی خود مارا از آن ہلکہ بیرون زدہ بہ نرحنا پل رسانیدند و مخدوم صاحب چون
 با جمعیت گران بعزم تنبہ ارباب نفاق قطع منازل نمودہ متوجہ آن لواح گشتہ بود بہر جا کہ نزول
 و ارتحال واقع میشد بغارت و خرابی مال و ناموس بغیان شقی مبادت میکرد و اثری از انبیسہ و
 عمارت آنہا نمیکداشت و گروہ گروہ سپاہ را بقلعہ و قمع فتنہ انگیران اشارہ ساختہ اطراف
 تعلقات اہل شرک و عناد منتشر کرد و خود مجرد وی چند و قلعہ سکونت و زیدہ بود کہ روزی
 جمعی از ارباب ضلال فتنہ آل با فوج انگریز کہ از مدبر رسیدہ بود و اتفاق کردہ در تاخت و قلعہ را
 محاصرہ کردہ جنگ تیر و تفنگ مذاخت صاحب موصوف کہ ایام حیاتش اسیر آمدہ بود با و وسر
 جانہ از متوجہ رزمگاہ گرویدہ سپاہ غنیمت حسب قرار و خود را اورا در میان گرفتہ خواستند کہ

وستگیر نمایند آن جهان پهلوان که غیرت اسلام و منگیر جانش گشت بهیچ وجه توهمی از آن گروه
 انبوه بخاطر راه نداده مانند شاه بازی که در حلقه کبوتر می افتد با همین جانبازان حمل آور گشته
 و رانک زان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فزانی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن
 سال نواب ظفر کاب میر صادق جهت اخراج خاص عام بر ایاد رعایا دلبده ارکات و راندن
 شان بیالاکهاٹ فرمان داد تا مرزبگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار مینادی شدند - کولاً
 کتب علیهم السلام فی الدنیا لیجذبهم - و محل محلخانه شماری ستم اندیشان و کلو فشاری ایشان موجب
 نفس شماری محقران و طریان شتاب بر اینان شد که بر اختیار شتاب این سفر شد اید ستر مقدم
 می شمرند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمونه یوم النشور از شور و غوغای
 این اقوام منشور بود آمد و بر هم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه بر خنده اندازی لقب
 و پر کردن بدوت شهر پناه معنی اذ الساء شقت بصورت می آورد و خروشش این همیاز مقدرات
 ان کانت الایحیة و قاصدة عبارت میگردد و در آن روز اچه غارت و دست بردی که نصیب هیچ
 بیدین مباد و هیچ شورش ختی شور آن روز بینا و دامندگان بید سگگاه بطلال شوم نمودند و دیدند
 و کدام نظام و ستمی که بر جان خود با از دست جا بران دکشیدند و میست

نه کسے را مجال فریادی	نکسی داد خواه را دادی
-----------------------	-----------------------

چون خوش بختان عشرتگدوار کات بسا همیشه نشاط و نور و پدید در آن خنک گلشن نشان
 کیس غارتانی در ویدر عیبت کشیده روزگار خلیب دن گرفت عنده لیب از داغهای ملیبه ویرانی
 این چمن با کسوت آوار و دشت کربت عزبت گروید و قمری در بند این لال طون حسرت و
 گلو انداخته و فاخته دل از همیشه این خراب برود اخته با مشرب قلندری و ساخته شاخسار و خندان
 این مرز و بوم آشیانگاه چغده و بوم و صحن چراگاه حیوانات اهل آرامگاه و حیایان شوم و چندان

وشت دین مرزین روی نمود که جنین پرکاهی کوه هول جانفرسای و درشت پوشش ربای
 بر سینه بقیه آفت رسیدگان که خبر عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افکند و برخی از
 اهل بلده که دین صدقات روزگار با جودت و دراز کار میکشیدند بعضی بوسیله عجز و الحاح و بعضی
 بر زیرش نقره و طلا شایگاه از سر بندگان و گنجه بانان در وانه رای یافته به در آن راهی شدند
 و بعد از آن زمان به صدق آینه کریمه گل شمی مالک لاجورد جنبل کوٹ بمصر می از در فناخت زندگی بست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخلدیرین شرح اخلاق گزین و

و عادات و کاروانی و دستور و عملش مع بر کیفیت آنکه

چون نواب بعد جنگ فواج آرنی برگردید و منصوب گرداوری سامان جنگ و اشتغال مهمت لعه
 مدراس بستیم و تحصیل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضی سخنران جاوه تسلیم مدت العزود لبر آورده
 ازین سو به آن سولیمنی چندی در میدان تیزی و چندی در فواج رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی
 منڈل گده انتقالات میکرد و انتظار ورود فرایسان موعود کوٹ لور میکشید که ناگاه سلطان
 بحر محیط اهل لشکر کشتی حیات آن خواص بحر شہامت و تهور و جبابه آسادر بر ابرکتف سر
 بر آورد و روز بروز زنج و الم بیشتر مستولی می شد چند انکه اطبای جاؤن و جراحان فایق خرویش
 از فساد بخارات معده و امعادات استه پیضجات و سهلات تصفایش نمودند هیچ فایده بر آن
 مترتب نشد عرض شدت و جیش صلابت طبعی او استمالک ساخت و از منسنگن بر ستر ناطاقت
 انداخت و قوت جیش شکست و کام و دهانش از قوت لایوت برست تا از آن جایگاه خوش
 نوضت کرده و زنا حیدر پونا که شمالی ارکاٹ و دروہی است چیمه تر گاه بر راست چون دست

تذیر و معالجه اطباء و فضا و هند و دکن ازان دلش که توجیه برایت باطن داشت بسته شده بود حراج
 قوم فرانسویس بر وفق رای صداقت سگاش آن مایه مواد و بال جان لبگانت و چون نشان
 غسل چندین هزار روز ناسور و جگر تراش و فشرکاری بیش ز بنور در دسینه تراش در باطنش
 پیدا یافت و مرهم کافور نهادن بر آن بیش سر را پیش لبوست و از برین بوی رسیده شمع در تن
 او بر افروخت البته چون صنویان از زندگی آن سرایه حیات عالم نا امید شدند طلبیداشتن
 صاحبزاده کراة و مراة عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نماید که از طلبیدنش
 کارگزاری نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید هر ان آوان جوایس
 معروف داشتند که جنرل کوٹ سپه سالار لشکر انگریز از جهان خالی بجهان جاودانی انگیزد و نواب
 با صنای این معنی آن حالت تباہ آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود تجربه کاری تمام از
 سپاه فست است تباہ ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسوس

صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه حسن بند و بست آن طغنی بنموده مراجعت
 باید کرد و نظر غور بمال اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
 باشد بدو خود باید طلبید زیرا که در امور تنبیه و تنظیم کل مهام دولت اشمارا مختار کردیم زانی بل
 آئی در کار سرکار تجايل و تغافل رواندازند پس روز دیگر خود بدولت در خزانة واکرود تمامی سپاه
 چشم را بتفصیل بر کبری موجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از
 حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخراہ ذیحجه و شب شب هلال شهر محرم است
 پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگر طیب و دین امر بخویزی نداد او را برون نیمه
 رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر لعد او انگشت چیزی خواذد دست بر چپ
 مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را باز بتاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنجه از سوار بنابر عیب افزای لطافت در اسب را نماند و بعضی سواران را بجنون طلبیده در بند و بست
کار خائنات تا کید آکید ساخت آخر الامر بقیه نیمی کان امر اندک مفعولا طلوع هلال مشرب غره محرم الحرام
اول سال بگیرار و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
جاسکاه حلول موت او بود و ساقی بل ساغر عشر شش و در وسیع سستی پر کرده و ما دم بنفس شماری
کج میداشت و بر خاک مرده دلی و انسرده خاطر میماند که بختین میگذاشت تا در آخر شب که چند
جرعه او غذا و شور با فرو برده بر لبتر خواب دراز شده بود شدت سکر سکر است و هجوم خار پیاس
انجیات بود اع این خنجر باقی کیف و نشسته بدستی همراه حریف چشم انان و مالش برست و مینای
با ده عشرت جو شش اینک حسرت شکست آری لمولف لفظ

<p>اگر باشد که ای شاه فیروز تن کز ناز و دولت پروریده ازین امر اندک جز یار و احباب اجل از صاحب حشمت نرسد چو انفاس کس بجیسل یابد چنان گردش ز چرخ چسبند رفت</p>	<p>بیا برفت زین کاخ دل افروز شود در خاک آخر آرمیده زن و فرزندلی جرات وین باب ز دولت مند باصوالت نرسد بتا خیر و می قدرت نه دارو بیکدم حمید رو هم حمید رمی رفت</p>
--	--

القعه خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و هما میرزاخان و بدر الزمان
خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران توشک خانه و غیره که آثار طلال نمکی و دولت
خواهی از ناصیه حال و قال نشان در آن حال پدیدار بود و شاعت این حادثه و اعلان این واقعه
خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده صفوا بطامرا هم عهد حیات بعد ممات نیز بصورت اصلیب
بجال داشتند و سر رشته روابط نظام نوزک از دست فرونگذاشتند و ضد متنگذاران واقف

امرار را بهر اخصای این ساکنین همزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجبیر سفر آخرتیش پروا نداشتند چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عیسر و گشون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند و شب بانگاه بآبدرد معتدی چند و در و در خوانان بهوش شدند به کولار فرستاده بتولیع درستی معین بنجاک سپردند و کریم صاحب پسر کبیر نواب مرحوم را بر بند و یوای حضور نشانده مهمات دولت بصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از آن محیط محیب رحل اتناست بر سر متصل آرنی فرود آوردند و با قصه غایت در حفظ مراتب حرمت و مراعات مراسم کیاست بکلی کوشش پند و بداد و دیشش شاهراه خلیل سپاه تجویز و صواب دید صاحب دیوان سر کبیر به نخر این واکرده بالعکس قانون قدیم با بداد رسوم جدید جو شیدند و باغی بطریق صدقات کفاره لذت نوب الموقی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار لطیف بر نیلور و دو هزار سوار بهر طلائع لطیف لشکر انگریز روانه کردند و همایون خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت خواهی مدعرا لفضح حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نتیجه دولت و اقبال شکره شجره شوکت و شان خسرو گیتی شان جناب طیبه سلطان که متوجه محکم کلیکوت بود گروه در باب تقسیم عزیمت بصوب لشکر تعجیل تر شکر الطامبالغه بالغه و انواع رسوخیت و الحاح بطور رسانیدند اگر چه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الامتفات از حیطه قلم و زبان بیان و افزون است لکن بحسب ضرورت از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر ووران سلف بوده بعلو شان و کثرت اسباب جاه و شمت و افزونی موا و ثروت و کثرت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه و بستجیع برو احسان بود و محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسرزد آنچه میخواست خود